

علل اقتصادی سقوط شوروی

در سهایی از تسلط دولت بر اقتصاد

بخش پنجم - تحلیل بانک جهانی

از: دکتر علی رشیدی

۲- گرچه بدتر شدن عملکرد سیستم اقتصادی شوروی را معمولاً به تکیه شدید بر تجمع سرمایه نسبت می دهند ولی معلوم شده است که تعدادی از اقتصادهای با عملکرد خوب نیز شدیداً به تجمع سرمایه تکیه داشته اند.

امری که درباره اقتصاد شوروی غیر معمولی بود، تکیه شدید بر سرمایه گذاری با بازده متوسط و اندک سرمایه گذاریها نبود؛ این عدم تحرک و خشکی (regidity) سیستم بود که به سقوط فزاینده بازده سرمایه گذاری منجر می شد.

مقایسه نرخ های رشد:

میزان رشد اقتصادی شوروی در دهه های آخر عمر رژیم در مقایسه با نرخ های رشد اقتصادی سایر کشورها چگونه بوده است؟ رشد اقتصاد و درآمد سرانه شوروی در دوره ۱۹۸۹-۱۹۶۰ برابر ۲/۴ درصد یعنی اندکی از رشد متوسط جهانی بالاتر بوده است. این نرخ رشد ظاهراً قابل قبول، بر مبنای تخمین نسلی از کارشناسان شوروی شناس غربی از جمله پروفیسور ایرام برگسون از دانشگاه هاروارد است. اما برای تجزیه و تحلیل مناسب و واقعی عملکرد کشور، باید تولید آن را به کیفیت داده ها یا عوامل تولید (مانند سرمایه گذاریها) مرتبط ساخت. ساختن استون هنج (Stone Henge) یا سنگ ستونهای ماقبل تاریخ انگلستان از این جهت شگفت انگیز است که با استفاده از کالای سرمایه ای بسیار

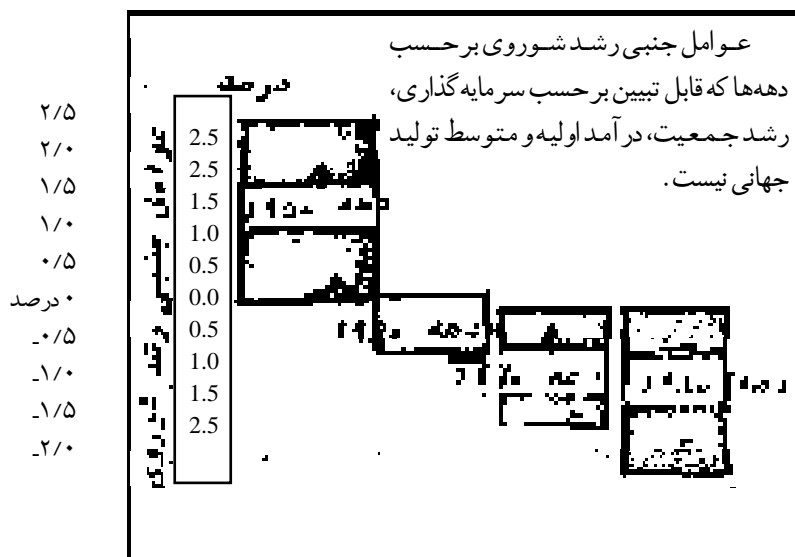
چرا سیستم اقتصادی شوروی پس از سالها رشد سقوط کرد؟ پیدایش و ادامه بحران اقتصادی در جمهوری های سابق شوروی از زمان سقوط اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ سبب شده است که این پرسش زودتر مورد توجه قرار نگیرد. سقوط ناگهانی سیستم شوروی برای بسیاری از سیاستمداران و اقتصاددانان تعجب آور بود. تجزیه و تحلیل علل سقوط، در سهایی برای کشورهای خواستار توسعه مخصوصاً خود جمهوری های سابق شوروی دارد.

اگرچه برنامه ریزی اقتصادی متمرکز تقریباً در همه کشورهای کنار گذاشته شده است ولی بسیاری از حکومت ها در کشورهای خود سعی در تأثیر بر کمیّت و کیفیت سرمایه گذاریها دارند. این حکومت ها بهتر است سیاست رشد اقتصادی صرفاً بر مبنای تجمع سرمایه را مورد تجدیدنظر قرار دهند. بررسی مجدد این سیاستها بر مبنای نوشته های موجود در غرب و در روسیه گذشته از نتیجه گیریهای قبلی دو نکته را ثابت می کند:

۱- رشد اقتصادی از راه سرمایه گذاری هر چه بیشتر، می تواند در ابتدا سریع باشد ولی تدریجاً کم می شود: رشد اقتصادی شوروی پس از يك دوره رشد سریع در سالهای قبل از ۱۹۶۰، در دوره بعد یعنی سالهای ۱۹۸۷-۱۹۶۰ با توجه به نرخ های سرمایه گذاری و سطح آموزش در آن کشور، از همه کشورهای کمتر و حتی پائین تر از حدی بود که قبلاً تصور می شد.

نمودار ۱

رشد اقتصادی شوروی از بد به بدتر



اندکی ساخته شده بود. اگر امروز کسی با ماشین‌های سنگین موجود طی چند دهه چندتا سنگ رارو بهم تراز کند کار مهمی انجام نداده است. اگر در نظر بگیریم که شوروی با داشتن یکی از بالاترین نرخ‌های سرمایه‌گذاری در جهان در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۶۰ تنها رشدی در حد متوسط جهانی داشته است، دیگر عملکرد در رشد شوروی چندان رضایت‌بخش جلوه نمی‌کند و برای مردم شوروی ارزشی نداشته است.

افزون بر این می‌توانیم این مقایسه بین‌المللی را با بکارگیری رابطه متوسط عددی بین عملکرد رشد سرانه و نام‌نویسی در مؤسسات آموزشی (مؤثر در رشد) و رشد جمعیت (مضر برای رشد سرانه) و سرمایه‌گذاری فیزیکی (مفید برای رشد) در تمام کشورها ادامه دهیم. در واقع، تمام این عوامل می‌بایست در جهت و به نفع رشد شوروی مؤثر واقع شود: شوروی گذشته از نرخ سرمایه‌گذاری بالا، یکی

از بالاترین نسبت‌های نام‌نویسی دبیرستان در سطح جهان و یکی از پائین‌ترین نرخ‌های رشد جمعیت را داشته است. چون رشد شوروی فقط در حد متوسط جهانی بوده، در واقع یک عامل جنبی بازدارنده عمده و ضد رشد وجود داشته است که می‌توانیم آن را به این حقیقت مربوط کنیم که اقتصاد شوروی یک اقتصاد معمولی نبوده است.

از مقایسه عامل جنبی شوروی با سایر کشورها (با در نظر داشتن وسعت کشور به این نتیجه حیرت‌انگیز می‌رسیم که شوروی دارای بزرگترین عامل جنبی منفی بازدارنده رشد بوده است و از این رو در سالهای ۱۹۸۹-۱۹۶۰ اقتصاد شوروی از نظر عدم موفقیت در دنیا اول بوده است؛ یعنی در مقایسه با میزان فداکاری در مصرفی که مردم شوروی می‌بایست به خاطر سرمایه‌گذاری بیشتر و آموزش و پرورش بالاتر از آن بگذرند، افزایش تولید از استانداردهای بین‌المللی بسیار کمتر بوده است.

اما این همه داستان نیست. رشد اقتصاد شوروی قبل از دهه ۱۹۶۰ به نحو تعجب‌انگیزی خوب بود. اگر تمرین اندازه‌گیری عامل جنبی رشد را برای هر یک از چهار دهه آخر اقتصاد شوروی تکرار کنیم می‌بینیم که عامل جنبی رشد در دهه ۱۹۵۰ مثبت بوده است. (نمودار ۱) حتی اگر نرخ بالای سرمایه‌گذاری در دهه ۱۹۵۰ را در نظر بگیریم، نرخ رشد اقتصاد شوروی در این دهه کاملاً رضایت‌بخش بوده است. نرخ رشد اقتصادی شوروی در دهه ۱۹۵۰ چنان خوب بود که بعضی از تئوریسین‌های اولیه رشد از آن بعنوان نمونه عدم تأثیر تخصیص نادرست منابع بر نرخ رشد درازمدت یاد کردند. اقتصاددانانی نظیر جان کنت کالبرایت (John Kenneth Galbraith) پیش‌گویی کردند که عملکرد اقتصادی شرق و غرب به هم خواهد رسید. اما عامل جنبی رشد شوروی در دهه ۱۹۶۰ منفی شد و در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ باز

منبع: تخمین غرب از موجودی سرمایه، اشتغال و ارزش افزوده صنعت در کتاب:

Easterly and Fischer, The Soviet Economic Decline: Historical and Republican Data, 1994.

هم منفی تر گردید. عامل جنبی رشد شوروی که در اینجا نشان داده شده، نه تنها این نکته را در نظر می‌گیرد که نرخ رشد شوروی با توجه به کوشش عظیم سرمایه‌گذاری چه می‌بایست باشد، بلکه رشد شوروی در مقایسه با متوسط رشد جهانی در همین دوره چگونه بوده است. متوسط رشد جهانی در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ کمتر شد ولی رشد اقتصادی شوروی حتی از متوسط جهانی نیز بدتر بود که نقش عامل جنبی منفی فزاینده در آن را تأیید می‌کند.

اما اگر سیستم شوروی همیشه نرخ رشد کمتری داشت بیان علت آن آسان‌تر می‌شد. زیرا می‌توانستیم آن را به تخصیص غلط و بدون کارایی سرمایه‌گذارها نسبت دهیم. از این رو باید بفهمیم که چرا طی سالها میزان رشد مرتبط با میزان معینی از سرمایه‌گذاری به نحو بسیار روشنی بدتر و بدتر شده است؟

دفاع و روحیه ضعیف

یکی از نظرات همه‌گیر این است که افزایش هزینه‌های دفاعی شوروی با حمله به افغانستان و جنگ ستارگان در سالهای ۱۹۷۹-۸۷ حلقه ضعیف زنجیری بوده که پشت سیستم را شکسته است. ولی ارقام و اطلاعات موجود نشان می‌دهد که اگر چه مخارج دفاعی بیشتر در کاهش رشد اقتصادی شوروی مؤثر بوده، اما تأثیر مقدار آن چنان ناچیز است که می‌توان آن را نادیده گرفت. کارشناس امور دفاعی شوروی، دیمیتری استاین‌برگ (Dmitri Steinberg) تخمین زده است که این

می کند، خود رشد زیاد سرمایه نیست بلکه پاداش اندک رشد زیادی عامل سرمایه است.

چرا يك دسته از اقتصادها با رشد زیادی عامل سرمایه معجزه شرق آسیا را به وجود می آورند و يك اقتصاد دیگر با همان عامل رشد زیادی سرمایه، مدل سقوط شوروی را می سازد؟ مارتین ویتزمن (Martin Weitzman) از دانشگاه هاروارد سالها قبل دلیلی نهفته ولی ظاهراً غیرمهم ارائه کرد. در اقتصادهای مبتنی بر بازار، سرمایه (یعنی ماشین آلات و تجهیزات) به آسانی جانشین عامل کار می شود و در نتیجه می تواند رشد اقتصادی درازمدت را حتی در شرایطی که عامل کار ثابت باقی بماند حفظ نماید.

البته در نهایت، رشد کم می شود اما نه خیلی زیاد و تازمانی که آسانی جانشینی وجود داشته باشد، این وضع ادامه می یابد. با استفاده از آمارهای موجود درباره تولید، موجودی کالاهای سرمایه ای و نیروی کار استخدام شده می توان تابع تولید را تخمین زد و جانشینی سرمایه - کار را برای شوروی و اقتصادهای مبتنی بر بازار محاسبه کرد.

ویتزمن این نکته را دریافت و محاسبات اخیر ویلیام ایسترلی و استانی فیشر (William Easterly, Stanley Fischer) بر مبنای اطلاعات و آمار تازه نیز این نکته را تأیید کرده است که در شوروی سرمایه جانشین بسیار ضعیفی برای عامل کار بوده است. در اقتصادهای مبتنی بر بازار، آسانی جانشینی بسیار زیاد است. ماشین به آسانی جای کار را می گیرد و هر کارگر با ماشین کمتر می تواند کالایی تولید کند که مثلاً قبلاً به دو کارگر احتیاج داشت. به نظر می رسد که اقتصاد شوروی يك محدودیت تکنولوژیک داشته است که سبب می شده يك نسبت بدون تغییر را حفظ کند: يك ماشین يك کارگر.

حالا می توان فهمید که چرا رشد اقتصاد شوروی در سالهای اولیه زیاد و سپس شدیداً نزولی بوده است. در ابتدا کالاهای سرمایه ای کمیاب بود و تمام کارگران ماشین و لوازم کار در اختیار نداشتند. دادن ماشین به کارگری که ماشین در اختیار نداشت بازده زیادی ایجاد می کرد و بازده تازمانی بالا باقی می ماند که کارگری بدون ماشین بود. بالاخره زمانی می رسد که هر کارگری يك ماشین در اختیار دارد و اضافه کردن يك ماشین تقریباً چیزی به تولید اضافه نمی کند. این دقیقاً وضعی است که در بخش صنعتی شوروی شاهد آن بوده ایم.

نمودار ۲ نرخ برگشت و بازده عامل سرمایه در شوروی از سال ۱۹۵۰ را که توسط ویلیام ایسترلی و استانی فیشر محاسبه شده است نشان می دهد. نرخ بازده سرمایه در شوروی در سالهای دهه ۱۹۵۰ بالا و ثابت و نرخ رشد نیز بالا بود، اما با اشباع شدن نیروی کار از ماشین، کاهش شدید بازده پس از دهه ۱۹۶۰ شروع شد و در اواسط دهه ۱۹۷۰ نرخ بازده سرمایه گذاری تازه در صنایع شوروی تقریباً برابر صفر بود. همین نمونه عمل در سایر بخش های اقتصاد شوروی نیز یافت می شود.

افزایش هزینه ها فقط برابر ۱/۶ درصد تولید ناخالص داخلی بوده و فقط ۰/۱۵ درصد کاهش رشد سالهای ۸۷-۱۹۶۰ را می توان به افزایش مخارج نظامی نسبت داد. حقیقت این است که بیشتر افزایش هزینه های دفاعی درازمدت شوروی قبل از ۱۹۶۰ انجام شد یعنی پیش از شروع کاهش رشد که ما به دنبال تبیین آن هستیم.

عقیده رایج دیگر این است که بدتر شدن روحیه و شکست انضباط نیروی کار شوروی به سقوط سیستم شوروی منجر گردیده است. در این مورد نیز شواهدی از این حقیقت داریم. بررسی انجام شده در بین مهاجران از شوروی نشان داده است که جوانان خیلی بیشتر از بزرگترها از سیستم شوروی ناراضی بوده اند که علامتی از امکان این است که همه نسل ها علاقه خود را به سیستم از دست داده بوده اند. مصرف الکل نیز از دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰ به شدت افزایش یافت. به همین جهت گورباچف نهضت ضد مصرف الکل خود را شروع کرد. اما بارش زیاد نیز از دید مصرف الکل داشته اند. از دست رفتن روحیه هم می تواند هم علت و هم معلول کاهش رشد اقتصادی باشد.

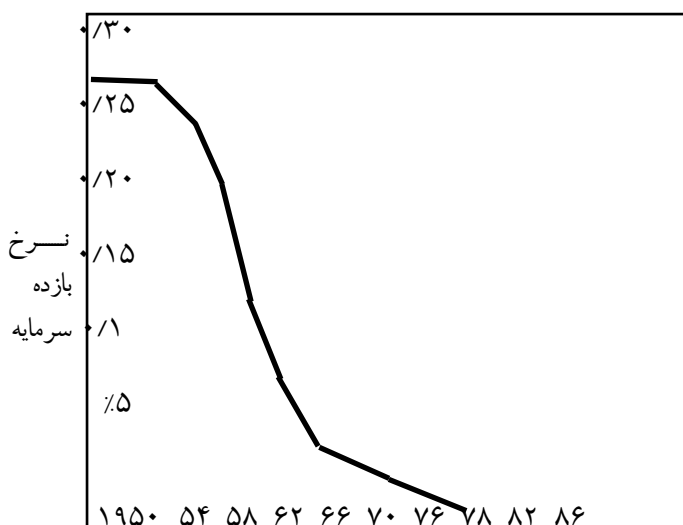
رشد از نوع غلط

مشهورترین فرضیه در مورد سقوط نرخ رشد شوروی در متون علم اقتصاد، فرضیه رشد زیاد از حد است: یعنی اینکه شورویها به عامل سرمایه بعنوان منبع رشد خیلی زیاد تکیه کرده بودند. طبق تئوری اقتصادی کلاسیک، رشد سریعتر عامل سرمایه در مقایسه با سایر عوامل تولید مثل کار، سبب بروز بازده نزولی سرمایه می شود که به موجب آن، رشد بازده طی زمان حتی اگر رشد سرمایه ادامه پیدا کند، سقوط خواهد کرد. تعریف رشد بیش از اندازه این است که موجودی کالاهای سرمایه ای سریعتر از تولید افزایش پیدا کند. نسبت موجودی سرمایه به تولید در شوروی در واقع در دوره ۸۷-۱۹۶۰ سالانه ۲/۵ درصد بیشتر شد، که تأیید این نظر عمومی اقتصاددانان است که شورویها به رشد بیش از اندازه سرمایه متکی بوده اند.

اما نظر و قضاوت عمومی يك اشکال دارد. برخلاف نظر عامه، بالا رفتن دائم نسبت سرمایه - تولید در شوروی غیر معمولی نبوده است: بسیاری از کشورهای دیگر نیز نسبت فزاینده سرمایه - تولید داشته اند. گذشته از این، بیشتر اقتصادهای موفق در دوره بعد از جنگ، اقتصادهایی هستند که رشد زیادی سرمایه داشته اند. جانگ ال کیم و لارنس لو (Jong - il Kim & Lawrence Lau) از دانشگاه استنفورد حساب کرده اند که ژاپن، جمهوری کره و تایوان در دوره ۱۹۹۰-۱۹۶۰ نرخ رشد سرمایه - تولید سالانه ای بیش از ۳ درصد داشته اند که از نرخ رشد این نسبت در شوروی در همین دوره بیشتر بوده است. به نحو مشابه، اقتصاددان دیگری به نام الوین یانگ (Alwyn Young) از دانشگاه ام. آی. تی نیز همه این کشورها و نیز سنگاپور را دارای رشد زیاد سرمایه دانسته است. آنچه مورد شوروی را در بین تمام کشورها منحصر به فرد

نمودار ۲

سرمایه‌گذاری شوروی: از بازده زیاد تا صفر درصد



منبع: تخمین غرب از موجودی سرمایه، اشتغال و ارزش افزوده صنعت در کتاب:

Easterly and Fischer, The Soviet Economic Decline: Historical and Republican Data, 1994.

مقایسه با جایگزینی آسان یک ماشین پرس دارای کنترل عددی، آموزش مهارت‌های دارای کنترل عددی بازده و سیستم کنترل موجودی انبار کامپیوتری، در مقایسه با جایگزینی آسان یک ماشین پرس دیگر به جای یک کارگر، جایگزین نمایند.

چه درسی گرفته می‌شود؟ همیشه درک شده بود که سرمایه‌گذاری‌های تحمیلی از بالا به این دلیل نرخ بازده اندک دارند که فشار سیاسی یا اطلاعات غیر کافی منجر به اتخاذ تصمیمات ضعیف و نادرست در مورد تخصیص منابع می‌شود. مورد شوروی درس اضافی و کمتر درک شده‌ای را می‌دهد که بازده این سرمایه‌گذاری دائماً و سریعاً کمتر و کمتر می‌شود زیرا دولت سرمایه‌گذاری برای تولید کالاهای سرمایه‌ای از مد افتاده‌ای را ادامه می‌دهد که قابلیت مرفه‌جویی و جایگزینی عامل کار آنها به سرعت از بین می‌رود. درک این نکته آسان است که چگونه دولت‌ها می‌توانند اشتباه تحمیل زیاد سرمایه‌گذاری را مرتکب شوند و این اشتباه را - چون سبب رشد سریع در ابتدای کار یعنی وقتی که نوع کالاهای سرمایه‌ای مورد علاقه دولت کم است می‌شود - ادامه دهند.

کیفیت هم مهم است

همراه با ضرورت احتیاط مربوط به بازده نزولی سرمایه‌گذار بیهای کنترل شده دولتی، تجربه شوروی همچنین نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری زیاد به تنهایی برای ایجاد رشد سریع کافی نیست، که در آسیای مرکزی شوروی بیش از هر جای دیگر صحت داشته است.

چرا بازده سقوط کرد

چرا در اقتصاد بازار، سرمایه می‌تواند به آسانی جانشین عامل کار شود، ولی شورویها گرفتار نسبت تقریباً ثابت سرمایه - کار شده بودند؟ برنامه‌ریزان در سیستمی شبیه اتحاد جماهیر شوروی می‌بایست مقدار و نوع سرمایه‌ای را که باید به هر مؤسسه تولیدی تحت مدیریت خود تحویل داده شود بدانند. این برنامه‌ریزان ممکن است مقداری اطلاع رسیده از کارخانه‌ها در مورد نوع مطلوب کالاهای سرمایه‌ای را در اختیار داشته باشند، ولی وسعت و عظمت کار برنامه‌ریزی آن قدر است که استفاده مناسب از این اطلاعات، در تصمیمات تشخیص سرمایه را مشکل می‌سازد. برنامه‌ریزان احتمالاً ترجیح می‌دهند که مجموعه‌ای همگن از کالاهای سرمایه‌ای داشته باشند که بشود به آسانی آنها را شمرد و در نتیجه بین مؤسسات تولیدی توزیع کرد. داشتن دسته محدودی از کالاهای سرمایه‌ای همچنین به مقامات مرکزی امکان می‌دهد که تا حدی درباره دانش تکنولوژیک مطلع باقی بمانند. نتیجه نهایی این است که برنامه‌ریزان خود را محدود به تعداد کمتری کالای سرمایه‌ای می‌کنند. تراکتور، ماشین پرس و غیره. به نحو مشابه برای تجمع کالاهای سرمایه‌ای انسانی، برنامه‌ریزان برای کارگران و تکنیسین‌ها، حوزه محدودتری از تخصص‌های آموزشی را دیکته می‌کنند. در مثال مورد نظر ما، فقط یک نوع ماشین وجود دارد و از این رو سرمایه‌گذاری بیشتر صرفاً دادن ماشین به کارگران بیشتر تا وقتی است که هر کارگر یک ماشین داشته باشد.

در اقتصادهای مبتنی بر بازار، وضع کاملاً متفاوتی داریم. دانشجویان رشته رشد اقتصادی مانند پال رومر (Paul Romer) از دانشگاه کالیفرنیا در برکلی و جن گروسمن (Gene Grossman) از دانشگاه پرینستون بر نقش کلیدی تنوع فزاینده کالاهای سرمایه‌ای در حفظ رشد در اقتصادهای مبتنی بر بازار تأکید دارند. مدیران متفرق واحدهای تولیدی متقاضی انواع عجیب و غریب و مختلف کالاهای سرمایه‌ای هستند و انگیزه آنها هم سودآوری بیشتر است و تولیدکنندگان کالاهای سرمایه‌ای نیز این نیاز را تأمین می‌کنند. در اقتصاد با برنامه‌ریزی متمرکز، خارج از ظرفیت برنامه‌ریزان است که برای تولید این همه ماشین‌های متنوع برنامه‌ریزی کنند و بعد آنها را تخصیص داده و عملکرد آنها را تحت نظارت داشته باشند. در اقتصاد مبتنی بر بازار وقتی امکان جایگزینی کارگر با یک ماشین خاص کاملاً اشباع شد، واحد تولیدی دنبال ماشین جدیدتر می‌رود. انگیزه بازار سبب جستجوی انواع وسیعی از کالاهای سرمایه‌ای می‌شود که در تولید نقش مفید دارند (شامل تنوع عظیم و قابلیت جایگزینی زیاد سرمایه انسانی با آموزش‌های آکادمیک پایه و وسیع). برای اقتصادهای مبتنی بر بازار خیلی آسانتر است که یک کارگر را با ماشین پرس دارای کنترل عددی، آموزش مهارت‌های دارای کنترل عددی بازده و سیستم کنترل موجودی انبار کامپیوتری، در

ضرورت توجه به عامل اصلاح کننده، تأکید زیاد بر کمیت سرمایه گذاری به جای کیفیت. در بحث های مربوط به سیاست توسعه نیز مطرح می باشد. تحقیقات دیگر هم نشان می دهد که صرف مقدار تجمع کالای سرمایه ای، همه دلایل اختلاف درجه، رشد بین کشورهای مختلف را بیان نمی کند. بررسی حسابداری کلاسیک رشد، که توسط روبرت سولو (Robert Solow) برنده جایزه نوبل، در دهه ۱۹۵۰ انجام شده است این نکته معروف را ثابت کرده است که تجمع سرمایه فیزیکی سهمی بیش از یک چهارم در رشد کشورهای صنعتی نداشته است. یک تمرین حسابداری رشد در سالهای اخیر توسط راس لوین (Ross Le-vine) از بانک جهانی و روبرت کینگ (Robert King) از دانشگاه ویرجینیا نشان داده است که تجمع سرمایه فقط ۴۰ درصد علت رشد کشورهای در حال توسعه را بازگو می کنند. بحث انگیزتر اینکه محققانی مانند ماگنوس بلوم استورم (Magnus Blomstorm)، رابرت لپسی (Robert Lipsey) و ماریو زیجان (Mario Zejan) در مطالعه اخیر خود برای دفتر ملی تحقیقات اقتصادی در ایالات متحده اعلام کرده اند که رشد باعث افزایش سرمایه گذاری است نه برعکس، بسیاری از نظرات قدیمی و تازه درباره رشد این است که جریان یا پروسه بکارگیری تکنولوژی پیشرفته (جریانی که شدیداً نسبت به انگیزه های اقتصادی ای که واحد تولیدی با آن مواجه است حساس می باشد) کلید رشد اقتصادی است.

سیاستگذارانی که بانرخ رشد پایین اقتصاد مواجه اند غالباً وسوسه می شوند که سرمایه گذارها را با از دیاد تجمع سرمایه خود دولت، زیادتر کنند. در واقع عکس العمل اصلاح طلبان شوروی نیز در ابتدا در مقابل نرخ های رشد اندک در اواسط دهه ۱۹۸۰ به صورت افزودن سرمایه گذاریهای مؤسسات دولتی بود. ولی همان طور که می دانیم این پاسخ اصلاح طلبان برای اجتناب از بحران سیستمیک فرآینده، با موفقیت قرین نبود. همین وسوسه امروز در بسیاری از جمهوریهای شوروی سابق وجود دارد.

اگر چه نقش سرمایه گذاری در رشد هنوز هم بحث انگیز است، ولی با اطمینان می شود گفت و نتیجه گیری کرد که اعتقاد بیش از حد به نسبت مقدار فیزیکی سرمایه گذاری - تولید ناخالص ملی، راهنمای خوبی برای سیاست گذاری نیست. افزایش مصنوعی سرمایه گذاری - مثل افزایش سرمایه گذاری توسط مؤسسات دولتی - لزوماً باعث افزایش رشد نمی شود، عکس العمل و پاسخ متناسب در مقابل رشد اندک، ایجاد محیط سیاستگذاری است که مشوق رشد بازده و کارایی سراسری، بکارگیری تکنولوژی و سرمایه گذاریهای خصوصی با کیفیت بالا باشد. دولت می تواند با عرضه درازمدت کالاهای عمومی مانند خدمات زیربنایی، حفاظت محیط زیست و خدمات درمانی نقش حمایت کننده ای داشته باشد، نقشی که سیستم های برنامه ریزی شده آن را بسیار بدایفا کردند. گور آفر (Gur Ofer) از دانشگاه تل آویو آگاهانه استدلال کرده است که

خصیصه بارز سیستم شوروی، عجله و سرهم بندی کردن بوده است. یعنی مدیران واحدهای اقتصادی شوروی می کوشیدند فقط برای رسیدن به ارقام برنامه ریزی شده تولید، در کوتاه مدت افزایش تولید داشته باشند، ولی احتیاجات درازمدت مثل تأسیسات زیربنایی و حفظ محیط زیست را نادیده می گرفتند. این کوتاه مدت نگرایی در مورد تجمع سرمایه انسانی شوروی نیز صادق بوده است. یکی از تحولات در دسرها در سیستم قبلی شوروی انحطاط سیستم خدمات درمانی بوده است. این انحطاط افزون بر عوامل دیگر سبب کاهش حیرت انگیز عمر مردان از اوائل دهه ۱۹۷۰ در شرایطی شد که همه کشورهای دنیا با سطوح درآمدی متفاوت، شاهد افزایش طول حیات و انتظار زندگی بودند.

توجه به همین عامل عجله و سرهم بندی کردن، دلیل پائین بودن کیفیت سرمایه گذاری شوروی را بازگو می کند و جمهوری های سابق اتحاد جماهیر شوروی را با ارثیه ای از بحران خدمات زیربنایی و محیط زیستی باقی گذاشته است. برای جبران این قصور درازمدت، دولت های جانشین ناگزیر از سرمایه گذاری فراوان در این رشته ها می باشند.

آیا می شد نتیجه را عوض کرد؟

باتوجه به گذشته، شخص و سوسه می شود که بگوید اصلاح سیستم در صورتی که اصلاحات زودتر (مثلاً در دهه ۱۹۶۰) شروع می شد امکان پذیر بود. ولی باید به خاطر آورد که اصلاحات کاسی گین (Kosygin) در دهه ۱۹۶۰، در عوض کردن سقوط نرخ رشد با موفقیت همراه نبود. نقص سیستم برنامه ریزی متمرکز شوروی - نقیصی که احتمالاً مشترک همه اقتصادهای شدیداً اداره شده دولتی است - این بود که فقط شمار اندکی از کارها را خوب انجام می داد. بروز بازده نزولی با عمل دولت که همان کارهای سابق را باز هم ادامه داد، اجتناب ناپذیر بود. درس حاصل از تجربه شوروی مخصوصاً برای کشورهای در حال توسعه ای ارزنده است که دولت ها (شامل کشورهای عضو اتحاد شوروی سابق) شدیداً مقدار و نوع سرمایه گذاری را کنترل می کنند. این دولت ها غالباً در افزایش مقدار سرمایه گذاری موفقیت دارند نه در کیفیت زیاد و بالای آن. تجربه اقتصادی شوروی در دوره ۱۹۸۹-۱۹۵۰ نشان می دهد که مقدار زیاد سرمایه گذاری برای رشد درازمدت مداوم و بالا کافی نیست. درس عمیقتر این است که دخالت زیاد دولت در اقتصاد ممکن است در کوتاه مدت سبب رشد اقتصادی شود ولی مسلماً کود و سقوط درازمدت را به دنبال خواهد داشت.

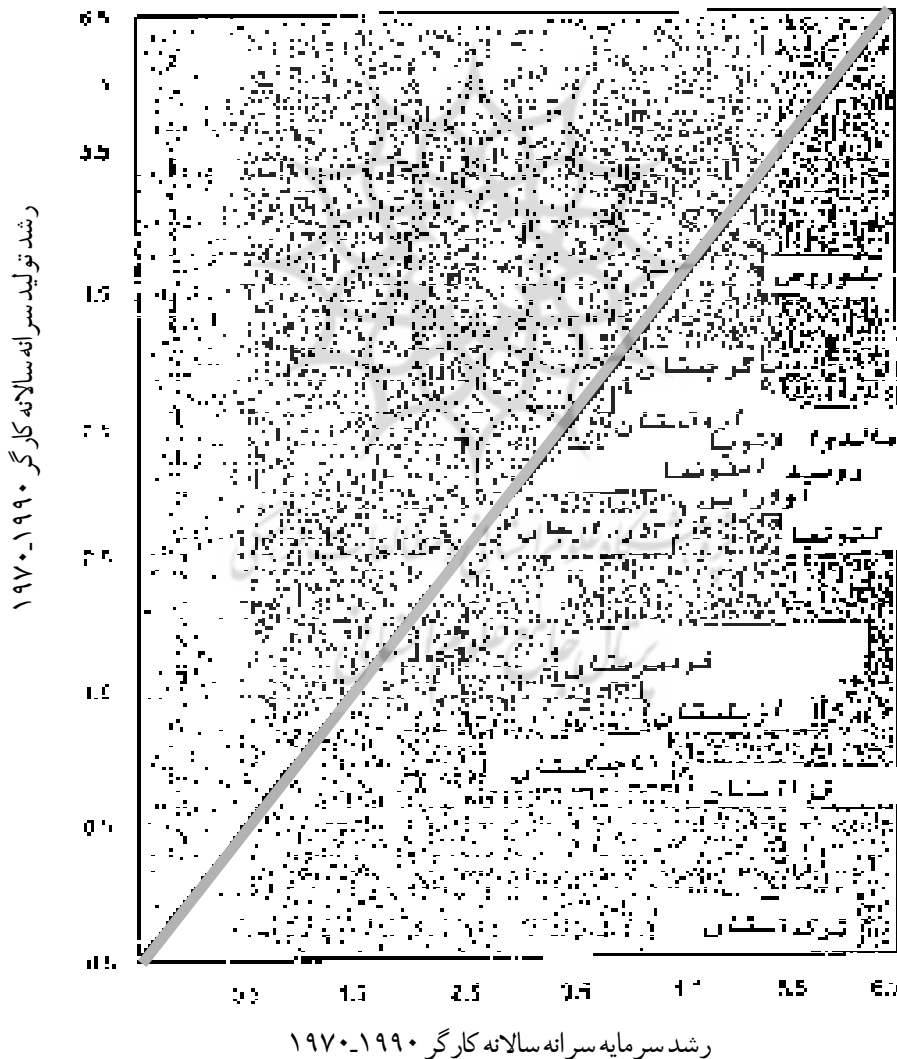
چرا عملکرد در آسیای مرکزی شوروی اینقدر بد بود؟ اگر عملکرد اتحاد جماهیر شوروی ثابت می کند که رشد اقتصادی تنها به عامل سرمایه بستگی ندارد و سرمایه گذاری دولتی مخصوصاً بی بازده است، عملکرد کشورهای آسیای مرکزی شوروی بدترین نمونه عملکرد در این زمینه ها را به دست می دهد. جمهوریهای آسیای

مرکزى طبق خوش بينانه ترين تخمين ها داراى نرخ رشد توليد سرانه کارگر بسيار اندک (عليرغم نرخ رشد زياد سرمايه سرانه کارگر) بوده اند. وضع رشد بخش هاى خاص در اقتصاد اين جمهوريها بيشتري غم انگيز است. در دوره ۱۹۷۰-۹۰ توليدات صنعتى سرانه ترکمستان با وجود افزايش سرمايه سرانه کارگر سالى ۶ درصد در واقع سالى يك درصد كاسته شد؛ توليدات كشاورزى سرانه کارگر از بکستان عليرغم رشد سرمايه سرانه کارگر (سالى ۵ درصد) سالى ۲ درصد کمتر گرديد. چر ا عملکردها اينقدر بد بود؟ يکى از دلایل اين است که دولت شوروى اصرار مى ورزید اين جمهوريها در رشته هاى فعاليت هاى توليدى خود را متمرکز نمايند که در آن توان رقابتى نداشتند. شايد عجيب ترين نمونه اين نوع سوء سياست، کوشش در توليد پنبه آبيارى شده در اين مناطق است که خاک اين سرزمين ها را آلوده به سموم و دو

سوم درياچه آرال را خشک کرد تا به توليد اندکى پنبه بيردازند. بطور کلی، جمهوريهاى آسياى مرکزى نيروى کار بسيار زيادترى را با توجه به سطح درآمد سرانه و امکانات طبيعى خود به کار کشاورزى مشغول داشته بودند. در واقع بررسى مقايسه اى آمار و اطلاعات موجود بر حسب بخش هاى اقتصاد و جمهوريها، ضريب وابستگى بالايى را بين اين نوع انحرافات بخشى و نرخ رشد بازده ضعيف نشان مى دهد. دليل کلیدى ديگر، سطح آموزشى پايين تر مردم اين سرزمين ها بوده است، عاملی که غالباً در مطالعات بين المللى عملکر در شد تطبيقى به آن اشاره مى شود. به نسبت کل جمعيت، جمهوريهاى بارشد بالاتر در غرب شوروى دو برابر جمهورى هاى آسياى مرکزى شوروى داراى کارشناسانى با تحصيلات دانشگاهى بوده اند.

نمودار ۳

آسياى مرکزى شوروى: مقدار زياد داده ها، کمى بازده



منبع: ارقام رسمى شوروى